

فلسفه سیاسی علامه سید حیدر آملی

محسن مهاجر نیا

مقدمه: شرح حال علامه سید حیدر آملی

علامه سید حیدر آملی، در شمار اندک فیلسوفان و اندیشمندان مشهوری است که شرح زندگی علمی سیاسی خویش و تفصیل آثار و تالیفات و ترتیب زمانی نگارش آنها را خود، به قلم آورده است. وی در سال 720 ه. ق در آمل به دنیا آمد و مدت سی سال تحصیلات خویش در منقول و معقول را در شهرهای آمل، خراسان، استرآباد و در نهایت اصفهان، ادامه داد. وی بعد از بازگشت از اصفهان می گوید: زمانی که از اصفهان به آمل باز گشتم، به خدمت پادشاه عادل فخرالدوله، فرزند ملک سعید مرحوم شاه کیخسرو در آمدم. او مرا به کرامت و جلالت اختصاص داد و مرا از نزدیکترین یاران و از ندیمان خویش قرار داد. سپس از اخص خواص و در نهایت، از بزرگترین نواب (و وزیران) او شدم. سید در سن سی سالگی دستخوش بحران معنوی می شود و با کناره گیری از مناصب دربار حاکم طبرستان، خرقة درویشی بر تن و ابتدا به جوار الهی هجرت رفته و در مجاورت مکه معظمه و مدینه منوره سکنی می گیرند. تصمیم به اقامت دارد؛ اما کسالت و مرضی که بر او عارض می شود، وی را وادار به هجرت به سوی عتبات عالیات در عراق کرده و مدت سی سال در آنجا رحل اقامت می افکند و آن طور که خود نگاشته است؛ تا سن 63 سالگی در نجف اشرف بوده در این مدت، حدود چهل رساله و کتاب عربی و فارسی را به نگارش در آورده است. چون تفصیل شرح حال خود نگاشته وی در مقدمه ((نص النصوص)) (1) و ((تفسیر المحيط الاعظم)) (2) آمده است به همین مختصر بسنده می شود.

سیاست و شریعت

شریعت، اولین مرتبه ((شرع)) و از جهت صوری و ظاهری، گسترده ترین رکن آن است؛ زیرا دورکن دیگر یعنی طریقت و حقیقت برتر از ماده و نشئه ملک و عالم حس هستند. طریقت، مربوط به عالم نفوس و عالم ملکوت است و حقیقت، به عالم عقول و جبروت نظر دارد. سید به همین جهت سیاست را در عرصه طریقت و حقیقت وارد نمی کند. او در عرصه دین، شریعت را به اسلام که مجموعه قوانین و مقررات مربوط به هدایت بشر در شکل مدیریت و سیاست است، تفسیر می کند و طریقت را به ایمان و حقیقت را به یقین مرتبط می داند و در عرصه ظهور و بروز آن، شریعت را به گفتار ظاهری، طریقت را به تجلیات فعلی و حقیقت را به احوالات معنوی تفسیر می نماید. از منظر مخاطبان و متدینان، شریعت را به اکثریت توده امت و طریقت را به اقلیت خواص و نخبگان فکری و حقیقت را در اختیار اقلیت معدود خاص اختصاص داده است و در بحث ((نبوت))، شریعت را به رسالت یعنی چهره مردمی و هدایتگرانه پیامبر و سپس ((امام معصوم)) اختصاص داده است. وی در عصر غیبت، شریعت را به حوزه وظایف فقیهان، طریقت را به حوزه حکیمان و حقیقت را به حوزه عارفان واگذار می کند بنابر این، شریعت از نظر او، تنها رکن شرع است که با حوزه سیاست پیوند وثیق بر قرار می کند؛ اما اینکه چه پیوندی دارد؟ قلمرو شریعت و سیاست تا کجاست؟ آیا بر یکدیگر منطبق و همدیگر را می پوشانند؟ یا یکی عام و دیگری خاص است؟ و به طور کلی اشتراکات و تمایزات آنها در چیست؟ اینها سوالاتی هستند که در خصوص رابطه این دو پدیده مطرح می باشند.

به نظر می‌رسد که سید در همه جا بر ایده ((دین محوری)) و ((شریعت سالاری)) مشی می‌نماید و برای سیاست، دو نقش قائل است؛ یکی اینکه سیاست، ابزار کار آمد و وسیله مهمی است که در اختیار شریعت قرار دارد و در هر زمانی و در هر شرایطی که دین صلاح بداند، از آن بهره برداری می‌کند و دیگر اینکه، سیاست گاهی آنچنان صبغه دینی به خود می‌گیرد که تفکیک و تمایز آن از اصل شریعت دشوار می‌شود و به اصطلاح ((سیاست عین شریعت)) می‌شود و سید از آن به ((سیاست شرعی)) (3) تعبیر می‌کند و آن را جزء اهداف مهم بعثت پیامبران الهی بویژه پیامبر اسلام (ص) می‌داند. پیش از بیان رابطه سیاست و شریعت، لازم است به طور اجمال مفهوم این دو را بررسی کنیم.

1. تعریف سیاست

سیاست از جمله مفاهیم مشترکی است که سید در بیشتر آثار خود از آن یاد کرده و آن را به معنای ((تدبیر مصالح بندگان در دنیا و آخرت))، ((انتظام امور الناس)) و ((تقدیر امور جامعه به حسب مصالح امت)) می‌داند و برای آن، کار ویژه‌های متعددی قائل است و به تناسب موضوع آن را به هشت نوع سیاست تقسیم می‌کند:

1. سیاست نفس؛
2. سیاست الهی؛
3. سیاست شرعی؛
4. سیاست منزل؛
5. سیاست مدنی؛
6. سیاست عادلانه؛
7. سیاست جور؛
8. سیاست غلبه.

او به پیروی از فیلسوفان مسلمان دوره میانی؛ چون: فارابی و مسکویه (معلم ثانی و معلم ثالث) بر اساس میانی‌ارزشی، سیاست را به دو نوع مطلوب و فاضل و نوع نامطلوب و غیر فاضل تقسیم می‌کند و با نگاهی بدبینانه، سیاست تمام ملوک و سلاطین را غیر فاضله و سیاست جائزه معرفی می‌کند و در مقابل اندیشه غالب اهل سنت که ((اولی الامر)) را به هر حاکم مسلمانی اطلاق می‌کنند، وی آن را در انحصار امامان معصوم شیعه می‌داند و در مورد سایر سلاطین و ملوک می‌گوید: ((الذین لیس لهم شغل الا التصرف بغير الحق و الاسراف فی مال المسلمین بغير استحقاق فضلا عن الفسق و الفجور و الانهماک فی الشر الذی هو عادتهم)) (4) آنها کسانی هستند که جز تصرف ظالمانه و حیف و میل در اموال مسلمین کاری ندارند؛ این، علاوه بر فسق و فجور و غرق در شرور است که جزء سرشت و عادت آنهاست. در تفسیر ((المحیط الاعظم)) در همین خصوص معتقد است که اکثر سلاطین ظاهری اهل فسق و جهالت هستند. بنابر این سیاست آنها همواره مبتنی بر ظلم و جور می‌باشد در نظام فکری سید، بین عالم مافوق و عالم مادون قمر مناسبت و ارتباط وجود دارد. او معتقد است. نظام مافوق قمر به صورت سلسله مراتب تدبیر در اختیار فرشتگان الهی قرار دارد و تأثیر آنها در عالم سفلی سبب شکل‌گیری دو نوع حکومت و سیاست شده است؛ حاکمانی که مردم از طریق آنها، به فیض الهی مرتبط شده و از استعداد فائده بر خوردار گردیده‌اند؛ آنها ((حاکمان عدل)) هستند و سیاست آنها ((سیاست عادلانه)) است و حاکمانی که بی استعداد هستند و قابلیت ارتباط با فرشتگان را ندارند؛ آنها ((حاکمان جور))‌اند که سیاستشان جائزانه است. کاملترین نوع سیاست فاضله سید اختصاص به انبیا و امامان معصوم دارد. وی در تعریف سیاست انبیا می‌گوید: ((النبی هو المبعوث الی الخلق لیكون هادیا و

مرشدا الی کمالهم المقدر لکل واحد منهم)) (5) نبی کسی است که از طرف خداوند به سوی خلق مأمور شده است تا آنها را هدایت و به سوی کمال شایسته هر کدام ارشادشان کند و چون هدایت به کمال، بدون نظام و انتظام و سازمان دهی ممکن نیست در غالب این انتصاب می گوید: ((لینبهم علی کیفیتهم و حسن معاملتهم و انتظام امور معاشهم)) هدف انبیا آن است تا نحوه معاشرت و رفتار اجتماعی و انتظام و سامان دهی به حیات سیاسی اجتماعی را به مردم یاد بدهند.

سید نبوت را به دو نوع ((نبوت تعریف)) و ((نبوت تشریح)) تقسیم نموده و نبوت تشریح را مربوط به رسالت و در حوزه شریعت می داند و چهار کار ویژه برای آن بر می شمارد که عبارتند از:

1. تبلیغ احکام;

2. تادیب اخلاق;

3. تعلیم حکمت;

4. قیام به سیاست. (6)

((سیاست فاضله)) سید، بعد از مرحله تاریخی سیاست انبیا و امامان معصوم (ع)، بر اساس ((قاعده لطف)) در اختیار فقیهان قرار می گیرد؛ (7) زیرا بر اساس روایات، سید سه گروه از عالمان را وارثان انبیا می داند:

الف) فقیهان:

آنها وارثان رسالت انبیا و مأمور اجرای شریعت و سیاست شرعی هستند.

ب) حکیمان:

آنها وارثان طریقت انبیا و مأمور به سلوک در طریق سیاست الهی اند.

ج) عارفان:

آنان وارثان حقیقت انبیا می باشند و در معرفت الهی سیر می نمایند. (8)

نتیجه آنکه سید، سیاست انبیا و علما را موجب نظام و انتظام دنیا و حیات اجتماعی بشر دانسته و می گوید: ((الانبیا و العلماء هم السبب فی انتظام امور الدنیا و عدم اضطراب احوال اهلها.)) (9) از عبارت سید معلوم می شود که او به جای تدبیر و سیاست؛ از اصطلاح ((انتظام)) بهره گرفته است و در ((شرح الفصوص)) خویش، این حقیقت را به خوبی بیان می کند. او در تعریف انتظام آورده است: ((الانتظام هو تقدیر الامور و ترتیبها بحسب المصالح)) (10) انتظام عبارت است از: تقدیر و تدبیر امور و سامان دادن آنها بر اساس مصالح که البته این مصالح به تناسب موضوع متفاوت خواهد بود. بعد از بیان مفهوم سیاست، به بررسی مفهوم شریعت می پردازیم.

2. تعریف شریعت:

تفاوت اصطلاح شریعت و شرع در منظر سید، تفاوت کل و جزء است؛ زیرا او معتقد است شرع محمدی (ص) که عبارت است از: ((نظام اعتقادات صحیح و افعال درست و آنچه که انسان را به مصالح دنیا و آخرت رهنمون می شود)) (11) دارای سه رکن اساسی شریعت، طریقت و حقیقت است. به عبارت دیگر، این سه رکن، عناوینی هستند که به اعتبارات مختلف بر یک حقیقت واحد دلالت دارند و شرع اسم جامع آنهاست. (12) وی سپس در تعریف آنها می گوید:

الف. شریعت، اسمی است که بر مجموعه راههای الهی وضع شده است و مشتمل بر اصول و فروع و مستحبات و واجبات و خوبها و برتریهای الهی دلالت دارد.

ب. طریقت: عبارت است از عمل به شایسته ترین و نیکوترین و محکم ترین طریق الهی و هر مسلکی که انسان

بتواند به بهترین و استوارترین شیوه در آن سلوک کند.

ج. حقیقت: آن است که از راه کشف و شهود و وجدان، به چیزی معرفت حاصل شود. از دیدگاه سید، شریعت، تصدیق و پذیرش قلبی و عملی رسالت انبیا است و طریقت، تحقق عینی افعال و اخلاق انبیا و حقیقت، مشاهده حالات و کمالات انبیا و اتصاف بدان است. او سه رکن شرع را به ((بادام)) تشبیه می کند که مشتمل بر پوست و مغز و روغن است. اصل بادام را به شریعت، مغزش را به طریقت و روغنش را به حقیقت همانند و شریعت را حافظ طریقت و حقیقت می داند. وی در آثار متعدد، به طور مکرر شریعت را مربوط به بعد رسالت، طریقت را مربوط به بعد نبوت و حقیقت را به بعد ولایت انبیا مرتبط می کند و آنچه را که مربوط به عالم ظاهر و سامان دادن به زندگی اجتماعی و سیاست و حکومت است، در حوزه شریعت و رسالت معرفی می کند. در کتاب ((اسرار الشریعه))، تصریح دارد به اینکه: ((ان الشریعه من اقتضا الرساله... و الرساله عباره عن تبلیغ ما حصل للنبی من طرف النبوه من الاحکام و السیاسه و التادیب بالاخلاق و التعلیم بالحکمه و هذا عین الشریعه)) (13) شریعت مقتضای رسالت است و رسالت عبارت است از: تبلیغ آنچه از ناحیه خداوند به نبی ابلاغ شده که شامل احکام و سیاست و تادیب اخلاق و آموزش حکمت می شود و این مفهوم رسالت، دقیقاً منطبق با مفهوم شریعت است.

رابطه سیاست و شریعت

پیش از این اشاره شد که فهم فلسفه سیاسی سید، بستگی به دریافت صحیح از سه مفهوم کلیدی شریعت، طریقت و حقیقت دارد. و در هر مقوله ای باید پیش فرضهای او را در این خصوص مد نظر قرار داد. زیرا او در هیچ اثری این مفاهیم را به طور جداگانه مورد استفاده قرار نداده است. بنابر این، درباره رابطه سیاست و شریعت، تردیدی نیست که بدون شفاف کردن مفهوم شریعت و رابطه آن با طریقت و حقیقت، نوع پیوند آن با سیاست غیر قابل فهم است. چار چوبه معرفت شناسی سید، نشان می دهد که این سه مفهوم به صورت ساختاری دارای سلسله مراتب منطقی و منظمی است که تعامل کار ویژه های آنها، منظومه فکری سید را سامان داده است. او در يك تحلیل مقایسه ای، تمایزات و کار ویژه های آنها را در یازده مورد بیان می کند که در جدول ذیل قابل ارائه است:

موضوع	موضوع	موضوع	حقیقت
از جهت مرتبه	مرتبه پایین	مرتبه متوسط	مرتبه عالی
از جهت عقل	عقل هیولایی و بالفعل	عقل بالملکه	عقل مستفاد
سطح معرفت	محسوسات	عالم نفس	عالم عقول
مشئه وجودی	عالم ملک	عالم ملکومت	عالم جبروت
نوع معرفت	علم	عالم	معلوم
مخاطب	توده مردم	اقلیت خواص	اقلیت خاص الخاص
کارشناس و نماینده فکری	فقهیان	حکیمان	عارفان
منبع معرفت	وحي	الهام	کشف
از جهت دریافت	اقوال	افعال	احوال
نوع تدبیر	اسلام	ایمان	ایقان

از جهت واسطه فیض	رسالت	نبوت	ولایت
------------------	-------	------	-------

جدول شماره 1

بر اساس ویژگی های مندرج در جدول، طریقت و حقیقت، در حوزه ای فراتر از دنیا و عالم ماده قرار دارند و طبعا اکثریت مردم جامعه از حیطه خطاب آن خارج هستند. طریقت، با ملکوت و حقیقت، با جبروت سروکار دارد و هیچکدام با عالم محسوسات و عالم علم و نشئه ملکی که جولانگاه سیاست است، برخورد ندارند. از جهت دریافت، طریقت، مرتبط با تجلیات الهی و حقیقت، با احوالات عرفانی که از طریق الهام و کشف و شهود به دست آمده، سروکار دارد و در نتیجه، فراتر از اسلام و احکام و قوانین ظاهری آن هستند و با ایمان قلبی و یقین شهودی پیوند دارند و حتی در فرآیند دریافت فیضانی از مجاری فرشتگان و رسولان الهی، به جنبه رسالت و هدایت و ارشاد مردمی نظر ندارند؛ بلکه مربوط به جنبه های الهی و غیر مردمی آنها هستند. بنابر این؛ آنچه با عالم حس و نشئه دنیوی مرتبط است. و در حوزه قوانین اسلام، اکثریت مردم را مخاطب قرار می دهد، تنها شریعت است که رهاورد جنبه رسالتی پیامبر اکرم(ص) است که در پایان سفر چهارم ((من الحق الی الخلق)) که مقام بقای بعد از فنا است، مطرح می باشد. و بر اساس همین شریعت، رسول اکرم(ص) به محض ورود به مدینه، اسلام را وارد عرصه حکومت و سیاست کرد. بنابر این از نظر سید، شریعت و رسالت، در ماهیت خویش، با سیاست ارتباط داشته و نه تنها مهمترین کار ویژه رسالت، قیام به سیاست است؛ (14) بلکه تحقق رسالت جز با سیاست امکان پذیر نیست. تکمیل این پیوند در چارچوب اسلام و قوانین و مقررات ظاهری آن بیشتر آشکار می شود؛ زیرا حوزه سیاست به طور مشخص با قوانین شرعی و احکام فقهی و مقررات حقوقی در خارج ارتباط دارد و با درون انسانها و ایمان و ایقان و کشف و شهود خواص که از اوصاف فرشتگان است و در ورای عالم دنیا و به اصطلاح به مافوق قمر مربوط می شود، سرو کار ندارند. از طرفی شریعت، منبعی مشخص دارد که از مجرای فرشته وحی و روح القدس به پیامبر(ص) ابلاغ می شود و با برهین عقلی و نقلی و تأیید معجزه به صورت ((علوم شرعی)) (15) مورد تصدیق امت قرار گرفته و در راستای زندگی روزمره و تداوم حیات اجتماعی انسانها در کره خاکی و در محدوده جهان مادی و حسی به کار گرفته می شود و نه تنها خواص؛ بلکه اکثریت توده و به تعبیر سید ((عوام الناس)) هم می توانند آن را درک و دریافت نمایند و در زندگی خود از آن بهره گیرند.

بر این اساس، سید بر خلاف سیره گذشتگان، قوانین زندگی اجتماعی را در حوزه انحصاری اقلیت فیلسوفان و عارفان و اهل حکمت نمی داند؛ بلکه کارشناسی آن را به فقهیان دین شناسی واگذار کرده است که با توجه به مصالح و مفاسد (16) و مقتضیات زمان و مکان، (17) مصالح امت را از منابع شرع و سنت نبوی استخراج و با ملکه اجتهاد استنباط می کنند. (18) سید معتقد است حقیقت شرع در همه مکانها و زمانها واحد است و از اختلاف و مغایرت میرا است؛ اما در هر شرایط و برای هر امتی مرتبه خاصی از آن که متناسب با مراتب آنهاست، مطرح شده است. و بر این اساس، قرآن می فرماید: ((فضلنا بعضهم علی بعض)) (19) برخی از پیامبران و امتهای دین دار را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

بر خلاف تلقی ناصواب برخی از محققان که سید را مشمول عصر انحطاط اندیشه سیاسی و گرفتار در ((بن بست زاویه های صوفیانه)) تصور کرده اند، (20) او از شریعت و حتی از عبادات، تفسیری مدنی دارد، او در جامع الاسرار می گوید: ((بدان که همه دستورات الهی و قوانین نبوی(ص) مبتنی بر رعایت زمان و مکان و یاران هستند. اما زمان،

همانند زمان نماز و روزه و زکات و حج و جهاد و اعیاد و اجتماعات مذهبی و اما مکان، مثل مکه، مسجد الحرام، کعبه، مسجد الاقصی، صخره، مسجد کوفه و زیارتگاههای انبیا و پیامبران و امامان علیهم السلام و اما یاران، همانند انبیا و رسولان و ملائکه... و به طور قطع، نماز جماعت و جمعه و حج و اعیاد اسلامی و زیارت مرقد پیامبران و رسولان و امامان با توجه به مجموعه این سه عنصر وضع شده اند، زیرا نماز جماعت. مثلاً. مشتمل بر هر سه عنصر است؛ مکانی که در آن مردم جماعت می کنند، خانه خداست. زمانی که در آن نماز برگزار می شود، وقت مشخصی است که در غیر آن، نماز صحیح نیست و یاران هم جماعت مسلمین هستند که برای اقامه نماز حاضر می شوند و با اجتماع هر سه عنصر است که دعای مسلمین مستجاب و عبادتشان مقبول می شود.)) (21) از دیدگاه سید، شعائر مذهبی و اجتماعی دینی مبتنی بر رعایت عناصر سه گانه فوق، سبب ((محبت)) و وفاق ملی مسلمانان می شود. زیرا اجتماع مکرر جماعات در مکانهای مشخص به ضرورت، سبب ایجاد رشته محبت بین آنان می گردد. وقتی که در هر شهری و هر محله ای از محله های شهر، شبانه روز اهل آن پنج بار در مکان مشخص برای اقامه نماز اجتماع می کنند، به واسطه این اجتماع، بین آنها دوستی و محبت ایجاد می شود و همچنین در نماز جمعه که اهالی شهرها، هفته ای یک بار اجتماع می کنند، این ائتلاف لزوماً موجب پدید آمدن محبت بین آنان می گردد و مسأله در اعیاد دینی که در بعضی از ایام و ماهها است نیز چنین است. در قضیه حج، به نسبت به اهل اقلیم مختلف مسأله از این قرار است که به واسطه کنگره عظیم سالانه حج، بین مسلمانانی که از اقلیمهای جغرافیایی مختلف در سرزمین مکه گرد آمده اند، ائتلاف و ارتباط و همدلی و محبت ایجاد می گردد و علاوه، در این عبادت، فوائد دیگری از قبیل فراهم آمدن زمینه معاملات، مناکحات و قرار دادهای مختلف به وجود می آید. (22)

دریافت مدنی از شریعت، در اندیشه سید حیدر آملی، سبب همسویی و هماهنگی کار ویژه های شریعت و سیاست شده است تا آنجا که قیام به سیاست، بخشی از شریعت تلقی شده (23) و ترویج دیانت، از وظایف حاکمان سیاسی قلمداد گردیده است. و هر دو به دنبال تدبیر و سامان دهی به رفتارهای فردی و اجتماعی انسانها هستند؛ هر دو به دنبال ترویج و ایجاد فضایل و بستر سازی برای نیل به سعادت می باشند و چون سعادت در نظر او، از مجرای سیاست و شریعت به سلوک عرفانی در طریقت و حقیقت است، بنابر این اندیشه او به دین محوری تمایل بیشتری دارد. با وجود این، او انکار نمی کند که ممکن است بین سیاست و شریعت تمایز و تفکیک ایجاد شود و در نتیجه، اندیشه سیاست محوری جای شریعت محوری را بگیرد. سید از این وضعیت به ((سیاست غلبه)) و ((سیاست جور)) تعبیر می کند؛ زیرا حذف شریعت در عرصه اجتماع و مدیریت سیاسی جامعه از نظر او، با حذف عدالت و قطع خاستگاه مشروعیت و حقانیت برابر است. بنابر این در اندیشه وی، تنها محوری که می تواند پیوند وثیق و مستمر شریعت و سیاست را حفظ کند، حاکمان شرعی هستند. که تفصیل بحث پیرامون آنها در فصل بعد خواهد آمد. زیرا آنها جامع بین هر دو هستند و مصالح دین و دنیای مردم را بهتر از دیگران می فهمند، ((امامت به طور مطلق، ریاست دینی است که شامل تشویق عموم مردم برای حفظ مصالح دینی و دنیوی، و جلوگیری از مفاسد در دین و دنیای آنها را بر عهده دارد. (24)

سیاست و حکومت فاضله

علامه سید حیدر آملی (ره) به پیروی از فیلسوفان گذشته بویژه شیخ اعظم، ابن عربی در ((فتوحات مکیه)) برای ترسیم حکومت و انواع آن، جهان را به دو بخش مافوق قمر و مادون قمر تقسیم می کند. سپس با توصیف عنوان ((ملک)) (به فتح میم و کسر لام) یکی از نامهای خداوند، می فرماید: ((ان الله تعالی لما یسمی بالملك رتب العالم ترتیب

المملکه)) (25) چون خدا پادشاه است، پس جهان را بر اساس مملکت منظم ساخته است. او در عالم ما فوق قمر مملکتی را سازمان داده است که در رأس آن، نخبگان ملائکه حاکمیت دارند. دیوانی را تأسیس و فرشته ای را به نام ((نون)) متولی آن کرده است، کاتب آن دیوان، فرشته ای به نام ((قلم)) است و ((لوحی)) را در اختیار آن کاتب نهاده است که همه امور عالم از ریز و درشت مافوق قمر و ماتحت قمر در آن ثبت است. سپس دوازده والی صاحب ولایت را منصوب در دوازده برج مستقر کرد و آنچه در لوح بود، بدانها ارائه نمود تا شرح وظایف خویش را در عالم خلق از آن بر گیرند. آن والیان را هر کدام دو حاجب است که اوامر و دستوراتشان را به نایبانشان می رسانند. بین دو حاجب، سفیری است که مداوم در تردد است. محل استقرار حاجبها را در فلك دوم در 28 منزل قرار داد. سپس به والیان دستور داد تا در آسمانهای هفتگانه به نیابت از خود، نقیابی را بر گزینند تا برای آنان همچون حاجب، اوامرشان را بر طبق مصالح عالم، عنصری عمل نمایند و این مفهوم آیت الهی است ((و اوحی فی کل سما امرها)) (26) در هر آسمانی امرش را بدان وحی نمود. خداوند اجسام نقبا را نورانی و مستدیر بیافرید و روح خویش در آنها بدمید و آنها را در آسمانهای هفتگانه رها کرد تا در هر آسمانی يك نقیب موجود باشد، سپس به آنها دستور داد که از نزد آن دوازده والی به واسطه آن حاجبان، هر آنچه را لازم دارند، بر گیرند. در اختیار هر نقیبی، يك فلك قرار گرفت تا بر حوادث عالم اشراف و تصرف بهتر بنمایند و افزون بر آن، بیش از هزار دربان و پرده دار و یاور در اختیارشان بنهاد. فلکهای در اختیارشان چون مرکب اند که آنها را روزی يك بار به دور مملکت می چرخانند تا چیزی از امور آسمانها و زمین بر ایشان مخفی نماند. بعد از آنکه خداوند حاجبان و نقیبان، دربانان و پرده داران را در خدمت آن والیان بگماشت، فرمود: ((والکل مسخرون فی حقنا اذ کنا المقصود من العالم قال الله تعالی و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا)) (27) همه عالم ما فوق قمر در تسخیر بشر قرار دارد؛ زیرا اوست که مقصود نهایی خلقت است و بر اساس آیه قرآن، خداوند همه آنچه را که در آسمان و زمین است، در تسخیر انسان قرار داده است. و به همین دلیل، افلاک روزانه به دور انسانها می چرخند تا والیان آسمانی در خلق نظر کنند و آنچه را نیاز دارند، تأمین نمایند. و خللها را پر و احکام و سنتهای الهی را در خلش اجرا نمایند و قضا و قدر الهی را در زمانهای مختلف تا روز قیامت تنفیذ کنند. خداوند زمام امور را به دست این جماعت از مأموران خویش قرار داد و با تقسیم کار، هر کدام نوعی تأثیر بر عالم ما تحت قمر دارند. بعد از ترسیم مملکت ما فوق قمر، سید می گوید: ((و جعل الله فی العالم العنصری خلقا من جنسهم فمنهم الرسل و الخلفا و السلاطین و الملوك و ولاه امور العالم)) (28) خداوند در کره زمین جماعتی از جنس آنها خلق کرد که عبارتند از:

1. پیامبران;

2. خلفا;

3. سلاطین;

4. ملوک;

5. والیان امور.

پس، بین ارواح آن والیان در افلاک و بین این حاکمان در زمین، نوعی مناسبت و روابط وجود دارد و از این طریق، والیان زمین از افاضات والیان آسمانی بهره مند می شوند. اما چون استعدادها و قابلیتها یکسان نیست؛ از این رو، حاکمان زمینی به دو گروه تقسیم می شوند. عده ای استعداد قوی برای ایجاد ارتباط با فرشتگان مافوق قمر دارند و عده ای فاقد این استعداد هستند. گروه اول، حکومتشان ((فاضله)) و ((عادله)) و گروه دوم از حاکمیت ((جائزه)) و ((ظالمه)) بر خوردارند. بنابر این، نوع ارتباط با عالم بالا تعیین کننده نوع حکومت خواهد بود و در بین حکومتهای

فاضله، سید، قائل به ترتب و برتری یکی بر دیگری است و به تبع آنها، امتهای نیز برخی فاضل و برخی افضل هستند: ((ثم جعل الفضل فيهم فمنهم الفضل و الافضل من الامم و من الرسل)) (29) و برترین امتهای اسلام و برترین پیامبران و حاکمان شرعی ((خاتم الانبیا(ص))) است. سید در جمع بندی خود به این نتیجه می رسد که مصداق کامل ((مدینه فاضله))، ((مدینه الرسول)) و مصداق کامل حاکمیت شرعی، ((حاکمیت پیامبر اکرم(ص) است)).

حکومت فاضله شرعی

الگوی حکومت مطلوب علامه سید حیدر آملی را به صورت کامل و جامع باید در محور ارکان سه گانه شریعت، طریقت و حقیقت و به تبع آن در شوون سه گانه پیامبران؛ یعنی: ولایت، نبوت و رسالت، مطالعه و جستجو کرد. بنابر این، او بر خلاف فیلسوفان عصر میانی اسلام، از راه ضرورت معاش و طبیعت مدنی بر لزوم حکومت استدلال نمی کند؛ بلکه ضمن صحنه گذاشتن بر نقش آن دو و اهمیت محوری ((محبت)) و ((انس طبیعی)) در شکل گیری انواع اجتماعات کوچک و بزرگ از راه ادله عقلی بر ضرورت حکومت استدلال می کند. او از دو قاعده عقلی بهره می گیرد، یکی قاعده لطف است که آن را از متکلمان به عاریت گرفته و دیگری، قاعده نظم است که آن را از حکیمان دریافت کرده است. بر اساس قاعده نظم، سید معتقد است که ((ان النظام الموجود نظام اتم و احسن)) (30)، خداوند نظام موجود را بهترین و مطلوبترین نظام قرار داده است و نظامی بهتر از آن متصور نیست؛ چه اگر بهتر از آن امکان پذیر بود، خداوند آن را خلق می کرد. (31) در درون این نظام احسن، سنتها و قانونمندیهای حاکم است که مراعات آنها متضمن حیات بشر می باشد و هرگونه اختلال و بی نظمی در آنها موجب بر هم خوردن مصالح حیات اجتماعی انسانها می باشد؛ به طوری که با غایت انسانیت منافات دارد. از نظر سید، انسانها بدون سازمان سیاسی و حکومت نمی توانند زندگی کنند؛ زیرا گزینه سودطلبی و خود خواهی در انسانها به گونه ای است که سبب نزاع و بی نظمی و هرج و مرج می شود. از این رو، عقل به ضرورت حکومت و رهبری در جامعه انسانی حکم می کند. وی در اینگونه موارد از اصطلاح ((انتظام)) استفاده می کند: ((الانتظام هو تقدير الامور و ترتيبها بحسب المصالح)) (32) انتظام عبارت است از وضع امور و ترتیب هر چیزی بر حسب مصالح آن، او انتظام را به مفهوم سیاست و تدبیر به کار می برد؛ لذا در ((شرح فصوص))، بلافاصله به روایت امام علی(ع) تمسک می کند که فرموده اند: لا عقل كالتدبير، هیچ عقلی همانند تدبیر نیست.

و اما بر اساس قاعده لطف، خداوند نمی تواند انسان و جوامع انسانی را به حال خود رها کند؛ زیرا انسانها به مقتضای طبیعت و غرایز و شهوات و غلبه جهل بر عقل، مرتکب قبیح می شوند و طبعا اخلاص به اعمال حسن برایشان آسان گشته و فساد دامنگیرشان شده؛ به طوری که حیات انسانی دچار هرج و مرج و بی نظمی و غایت خلقت در پرده ابهام و بیهودگی می رود. در این صورت، هیچگونه حق و تکلیفی به اثبات نمی رسد و ثواب و عقاب الهی عملی لغو و خارج از عدل و انصاف و حکمت است. در این وضعیت، این سوال مطرح می شود که اصولا هدف از خلقت چیست؟ و چگونه می توان از این وضع خارج شد؟ طبیعی است هر گونه پاسخی که رضایت به وضع موجود باشد، بر خلاف عقل و حکمت است. از این رو، تنها پاسخ این است که خداوند حکیم که خالق انسان و آگاه بر همه زوایای پنهان و پیدای اوست، باید او را از این بحران و بی نظمی خارج و او را به اطاعت نزدیک و از فساد دور کند تا به غرض خویش از خلقت نائل شود و الا نقض غرض لازم می آید و آن هم بر خدای حکیم قبیح و محال است. (33) برای این منظور، در کنار اعطای عقل که به اصطلاح سید ((شرع درون)) است و نقش هدایتگرانه دارد و خود، لطفی است جداگانه، به انزال کتب و ارسال پیامبران و به تعبیر وی، ((عقل بیرون)) مبادرت کرد تا از منبع وحیانی،

به هدایت و ارشاد خلق اقدام شود. و چون به صرف آمدن انبیا و آوردن کتب و قوانین الهی کار به سامان نمی رسد و لطف الهی تمام نمی گردد، از اینجا است که سید بنیاد حکومت مطلوب خویش را پایه ریزی می کند و با تفکیک وظایف و کارکردهای مختلف رسالت پیامبران، برای آنها نه صرفا نقش خبر رسانی و پیغام آوری از جانب خدا و حتی نه صرف ارشاد و هدایت تبلیغی؛ بلکه برای انجام این غرض به آنها حق تصرف و حکومت بر انسانها را اعطا نموده است. وی در تفسیر آیه ((انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا)) (34) و آیه ((اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالاامرمنکم))، (35) از راه قاعده لطف، به تساوی ولایت و اطاعت الهی با ولایت و اطاعت رسول اکرم (ص) و امیرالمومنین (ع) و ائمه اطهار (ع) استدلال می کند و می گوید؛ همانطوری که خداوند در جان و مال و دین و دنیا انسانها حق تصرف دارد، پیامبر (ص) و اولی الامر که همان امامان معصوم شیعی هستند نیز از چنین حقی بر خوردارند.

او ولایت پیامبران و خلافت مطلقه الهی را در سه سطح مطرح می کند:

سطح اول: ولایت الهی پیامبر:

پیامبر در این سطح از حیث باطن و تکوین دارای حق در تصرف خلق است و در ظاهر ارتباط ولایی بر مردم ندارد و با اعمال و لایتش هم نیازمند به حکومت و تشکیلات نیست. او صرفا مأمور به ابلاغ وحی و قیام به سیاست نیست. سید این سطح را مقام فنا فی الله می داند که پیامبر با حفظ شخص صوری و تعینات حسی، فانی در خداوند شده است و تصرف او در واقع، تصرف خداوند است: ((فاول الولاية السفر الاول الذی هو السفر من الخلق الی الحق))، آغاز مقام ولایت پایان سفر اول از سفرهای چهارگانه است؛ یعنی سفری که از خلق آغاز می شود و به حق منتهی می گردد.

سطح دوم: ولایت نبوی

در این مرحله، نفس قدسی پیامبر با جوهر عقل کلی مرتبط و حقایق معلومات و معقولات را دریافت می نماید و مأموریتش اطلاع رسانی و پیغام بری در خصوص آنچه از ناحیه ولایتش به دست آورده است، می باشد که عبارت است از اطلاع بر معرفت ذات، صفات و اسماء حق تعالی، افعال الهی و احکام الهی.

سطح سوم: ولایت تشریحی

این سطح از ولایت جامع دو سطح قبلی است؛ به این معنا که هم تصرف تکوینی و هم وظیفه ابلاغ به عهده پیامبر گذاشته شده است. و از این روست که علی رغم کثرت انبیا تعداد رسولان و اولی العزم که ولایت تشریحی دارند، بسیار اندک است. در این سطح علاوه بر انجام مسوولیت نبوی، ((ولی شرعی)) موظف است که در بین مردم اعمال ولایت و حکومت نماید.

علامه سید حیدر آملی برای نشان دادن جایگاه هر سه نوع از ولایت، آنها را به ((بادام)) تشبیه می کند که رسالت، پوست آن و نبوت، مغز و ولایت، روغن آن است و از این طریق، قول شیخ اعظم، ابن عربی را که ولایت را در درجه نخست و سپس نبوت و در مرحله پایین رسالت را قرار داده است، تقویت می کند. او می گوید: ((بدان که هر رسولی نبی است و هر نبی، رسول نیست، همچنان که هر نبی ولی است؛ اما هر ولی نبی نیست. و نبی کسی است که ولایتش مقدم بر نبوتش باشد، همان طوری که رسول، ولایت و نبوتش بر رسالتش مقدم هستند. پس ولایت، باطن نبوت

و نبوت، باطن رسالت است و هر يك از آن دو شریفتر و عظیمتر از دیگری است و شکی نیست که باطن اشیا، اعظم و بزرگتر از ظاهر آنهاست؛ چون ظواهر، محتاج به بواطن اند، ولی بواطن مستغنی از ظواهرند و هر چیز بی نیازی برتر از چیز نیازمند است؛ پس هر چه به باطن نزدیک تر باشد، بزرگتر است.)) (36)

اما سید از نگاه دیگری رسالت را جامعتر و برتر می بینید؛ زیرا از نظر تبلیغی و سیاسی، رویکرد رسالت را به مردم و برای سامان دادن به زندگی دنیوی در همین کره خاکی می داند؛ در حالی که ولایت الهی از نظر او، رویکردی الهی و ولایت نبوی تنها وظیفه پیام رسانی دارد. با وجود این، ولایت تشریحی از مراتب هر دو مقام بر خوردار است. این نگرش سید از دو جنبه حائز اهمیت است؛ اول اینکه بنیان فلسفه سیاسی خویش را طراحی و معماری می کند و دوم اینکه تفکر افراطی و باطنی اسماعیلیه که مقام ولایت امامان معصوم (ع) را برتر از مقام پیامبر اکرم (ص) تلقی کرده اند، رد می کند. او در کتاب ((جامع الاسرار و منبع الانوار)) می گوید: ((در اینجا نکته دقیق و شریفی است که نا چاریم از ذکر آن، و آن این است که ولایت اگر چه در حقیقت برتر از نبوت و نبوت برتر از رسالت است؛ اما ولی برتر از نبی و نبی برتر از رسول نیست؛ چون که نبی علاوه بر مرتبه نبوتش، ولایت نیز دارد و همچنین رسول از هر دو مرتبه دیگر؛ یعنی ولایت و نبوت، بر خوردار است. پس به هیچ وجه برابری و یا ترجیح یکی بر دیگری در کار نیست... مراد از برتری ولایت بر نبوت و نبوت بر رسالت، تنها در شخص واحدی که واجد هر سه مقام باشد، صادق است؛ مثلاً در مقام جامع پیامبر اکرم (ص) که هر سه بعد را داراست، این نوع برتری قابل تصور است... و آنچه را اصحاب ما شیعه در مورد برتری امیرالمومنین علیه السلام بر همه انبیا و اولیا بعد از نبی (ص) بر آن اتفاق کرده اند، به این معنا درست است که مرتبه آن حضرت و ائمه اطهار علیهم السلام از جهت ولایت، برتر از مرتبه انبیا و اولیا است و نه چیزی دیگر و الا مرتبه نبوت و رسالت، برتر از آن است که فوق آن مرتبه ای در دنیا و آخرت باشد و به همین دلیل، اولیا و اوصیا در قوانین شرعی و احکام الهی دائماً محتاج به انبیا و رسل بوده اند... و الحاد فرقه اسماعیلیه از جهت عدول از این مرتبه است و همچنین فرقه نصیرییه. اسماعیلیه چون مشاهده کردند که باطن برتر از ظاهر است و برای باطن، مرتبه ولایت است و از برای ظاهر مرتبه نبوت و دیدند که ظاهر محتاج به باطن است از همه جهات، پس آنگاه معتقد شدند به اینکه اولیا برتر از انبیا هستند و اینکه علی علیه السلام برتر از نبی صلی الله علیه و آله است... در حالی که اگر می دانستند این ولایت از طریق وراثت و خلافت از خدا و رسول به او رسیده است، هرگز به این خلاف معتقد نمی شدند و خود را در آن گرفتار نمی کردند.)) (37)

بنابر این، ولایت تشریحی در حوزه رسالت، جامع دو نوع دیگر از ولایت است و به تبع آن، حاکمیت رسول نیز این جامعیت را دارا می باشد: ((الرسول هو الانسان الكامل الجامع لهذه المراتب كلها من النبوه و الولایه و ما يتعلق بهما من العلم و المعرفه))، (38) رسول انسان کاملی است که جامع همه مراتب نبوت و ولایت و آنچه از علم معرفت به آنها تعلق دارد، می باشد. از مجموع آنچه گذشت، می توان این نتیجه را گرفت که ولایت الهی مطلقاً و ولایت نبوی اجمالاً از حوزه سیاست شرعی، در کره زمین خارج هستند. نقش نبی تنها در این است که معارف الهی را از منبع و حیانی به انسانها برساند؛ اما اینکه کسی به آنها عمل بکند یا به انکار آن برخیزد، این در حوزه وظیفه نبی نیست، ((و ما علینا الا البلاغ)) (39) مسوولیت پی گیری اجرائی دستورات الهی بر عهده رسول و رسالت و ولایت شرعی می باشد. و شاید به همین دلیل باشد که سید جایگاه رسالت را از دل نبوت بیرون می کشد و نبوت را به دو قسم تقسیم می نماید؛ یکی نبوت تعریف است که همان ولایت نبوی است و دیگری، نبوت تشریح است که عبارت از ولایت تشریحی است و در تعریف و تشریح وظایف آن می گوید: ((جمیع ذلك مع تبلیغ الاحکام و التادیب بالاخلاق و التعليم بالاحکمه و القيام بالسیاسه و یخص هذه بالرساله.)) (40) آنچه در نبوت هست که شامل خبر دادن از معرفت به ذات

و صفات و اسما الهی است، همه آنها در ولایت شرعی وجود دارد و افزون بر آنها، چهار وظیفه مهم دیگر برای آنها ثابت است که عبارتند از:

1. تبلیغ احکام;
2. تادیب اخلاق;
3. تعلیم حکمت;
4. قیام به سیاست.

در حقیقت، این چهار حوزه وظیفه از شوون اجرائی ولایت شرعی هستند؛ یعنی رسول در احکام به صرف ابلاغ بسنده نمی‌کند؛ در تبلیغ او تأثیر و هدایت بشر نیز وجود دارد و طبیعی است در مسیر ابلاغ و هدایت عملی بشر موانع و مخالفت‌هایی وجود دارد. در اینجا پیامبر موظف است موانع را از سر راه بر دارد. از این رو نیاز به قدرت فیزیکی پیدا می‌کند. همچنین در بحث تادیب اخلاقی ممکن است بخشی از مردم باطوع و رغبت پذیرای آن باشند و عده ای جز بازور و اجبار نپذیرند. در مقوله تعلیم حکمت، سید مردم را به سه گروه عوام و خواص و خاص الخاص تقسیم می‌کند؛ به طوری که هر گروهی به مقتضای استعداد خود می‌تواند حکمت را فرا گیرد و حاکم شرعی باید متناسب با وضعیت و کشش افراد جامعه، تبلیغ و تادیب و تعلیم بدهد. طبیعی است این وظایف گسترده از عهده رسول و حاکم شرعی به تنهایی بر نمآید. او نیاز به تشکیلات و دستگاه حکومتی دارد و این مهم در وظیفه چهارم با عنوان ((قیام به سیاست)) آمده است. تبیین مفهوم و تبارشناسی واژه سیاست در قرن هشتم، ما را به این نتیجه می‌رساند که سیاست علاوه بر معانی تادیب و تدبیر عمومی. متضمن حکومت و حاکمیت و صاحب سیف و قدرت نیز بوده است. بنابر این؛ قیام به سیاست توسط حاکمان شرعی با این هدف صورت می‌گیرد که نحوه معاشرت و رفتار اجتماعی و انتظام و سامان دهی به حیات سیاسی را به مردم یاد بدهند.)) (41)

وی در ((شرح الفصوص)) با تشریح مبانی و اصول فلسفه سیاسی می‌گوید: ((خداوند جهان جسم و جسمانی را در دو منزل خلق کرد؛ یکی را دنیا و دیگری را آخرت نامید. ساکنان آن دو را آدمیان و پریان قرار داد و آنچه قابل اعتبار و اهتمام است، آدمیان هستند و از میان آدمیان، نیز انسانهای کامل مورد توجه اند. خداوند به واسطه صنف آدمیان که مقصود از همه عالم اند، عالم دنیا را آباد کرد. سپس از درون این صنف، امتهای زیادی را بیرون آورد و در میان هر امتی رسولی را برانگیخت تا بدانها غرض از خلقت را بیاموزانند و حقوق الهی را که بر گردنشان است و باید انجام دهند، تعلیمشان دهند و پاداش آنها را در انجام خیرات و چگونگی عقوبتشان را در ترك عمل به حقوق الهی در نزد خدا در آخرت، بدانها بیاموزانند.)) (42) بنابر این چهار وظیفه برای حاکمان شرعی و رسولان الهی به رسمیت شناخته شده است.

1. آموزش رمز و راز خلقت که در واقع همان تعلیم حکمت است؛
2. آموزش حقوق الهی و چگونگی انجام آنها که در محدوده تبلیغ احکام و اجرای آنها قرار می‌گیرد؛
3. آموزش چگونگی پاداش و عقوبتهای الهی در ترك عمل به حقوق و احکام الهی؛
4. آموزش چگونگی حقوق انسان بر خدا.

با توجه به اینکه سید در رسائل متعدد خویش تصریح می‌کند که موارد فوق ((هذه تخص بالرساله)) (43) اختصاص به رسالت دارند و سپس می‌گوید: ((و هذا عين الشریعه))، (44) نتیجه این دو سخن، آن است که قیام به سیاست و التزام به تشکیلات عرفی و عقلایی آن در درون شریعت پیش بینی شده است. بنابر این رهبری و حکومت در این سطح خاستگاهی کاملاً الهی دارد و حاکم از طرف خداوند مشروعیت پیدا کرده است. اما آنچه که در فلسفه سیاسی

سید حیدر آملی در این خصوص مهم است، اهتمام وی در جمع بین مشروعیت الهی و مصالح مردمی است. او معتقد است کسی باید حاکم شرعی را نصب کند که به همه ابعاد مادی و معنوی و همه زوایای پیدا و پنهان انسان اشرف داشته باشد و با توجه به همه مصالح و مفسد برای او تصمیم گیری کند. بر این اساس از نظر او، هم ولایت شرعی ((متعلقه بمصلحه الوقت)) (45) است. و هم اینکه حاکمان شرعی مصالح مردم و مقتضیات زمان و مکان را مراعات می کنند. در تفسیر ((المحیط الاعظم)) آمده است، الانبیا باسره متهرکون بمصالح الانسان و منافع من اول حیاتة الی حین وفاته باذن المدبر الحکیم))، (46) پیامبران در دستور کار خویش مصالح و منافع انسانها را از بدو زندگی تا هنگام مرگ به امر الهی در نظر می گیرند و به همین جهت مقام و منزلت آنها نیز زمانی و مکانی است و بر خلاف ((ولایت الهی))، در ولایت نبوی، حاکمان شرعی ولایتشان انقطاع پذیر است. رشته ولایت در همه زمانها و مکانها می تواند وجود داشته باشد؛ اما مدینه فاضله شرعی ممکن است از بین برود؛ همان طوری که رسالت و حاکمیت رسول اکرم (ص) بعد از او منقطع گردید. اما ((ولایت الهی)) در ائمه اطهار علیهم السلام تا روز قیامت استمرار دارد.

چون انبیا به مصالح و شرایط بیرونی و زمانی توجه دارند، نقش آنها و حتی مقام و منزلت آنها متفاوت می باشد و در حقیقت متناسب با زمان و مکان و مراتب امتهایی که در بین آنها مبعوث شده اند، می باشد. اگر امتی از سطح علمی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی بالایی بر خوردار باشد، متناسب با آن، خداوند يك انسان کاملی را مأمور کرده و به او علم و تدبیر شایسته عطا نموده است و چنانچه امتی دارای فقر فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی باشد، متناسب با همان مرتبه به انسان مأموریت هدایت علم و تدبیر داده است شده است. البته سید با توجه به آیه قرآن ((و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض)) (47) استعداد و قابلیت های فردی را در برتری برخی از انبیا نیز موثر می داند. جمع بندی سید آن است که نقش حاکمان شرعی به دلیل توجه به عنصر زمان و مصالح انسانها بسیار اساسی است، تا آنجا که می گوید: ((الانبیا هم السبب فی انتظام امور الدنیا و عدم اضطراب احوال اهلها))، (48) پیامبران سبب سامان یافتن امور دنیا و آسوده خاطر مردم می باشند. او به اعتبار حکومت و سلطنت، گاهی برای حاکمان شرعی عنوان ((سلطان)) و ((ملک)) را به کار می برد و معتقد است این عناوین مضاف، با مضاف الیه حقیقت پیدا می کنند. ملک (به کسر لام) کسی است که ملک (به ضم میم) و سلطنت دارد و سلطان کسی است که رعیت دارد استمرار عناوین تا زمانی است که سلطان در احوال رعیت نظر دارد و در بینشان اجرای عدالت کند و به آنها احسان و نیکی نماید و آنها را بر طریق معاملات و معاشرت درست وا دارد و بر طبق روایت مشهور، حاکم موظف است وظیفه خویش در حق رعیت به انجام رساند؛ ((کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت)) (49) که اگر خلاف آن عمل کند: ((فقد انعزل نفسه فی نفس الامر))، (50) خود را از مقام و شایستگی رهبری عزل کرده است.

حکومت فاضله خلافت (الف)

مهمترین ویژگی نظام فاضله شرعی از دیدگاه سید حیدر آملی، محوریت ((رهبری)) آن بود. انسان کاملی که جامع سه مقام ولایت، نبوت و رسالت بود و در سه حوزه شریعت، طریقت و حقیقت حاکمیت بلامنازع داشت. ارتباط وحیانی با واسطه روح القدس، به حکومت او پویایی و بالندگی و جذبه های روحانی داده و سرعت اطلاع رسانی از منبع غیبی به گونه ای بود که ((فرشته وحی)) را در مقام یکی از بزرگترین کارگزاران وی در جامعه قرار داده بود و در مجموع، ساختار کلی این حکومت و کار ویژه های مختلف آن، در تاریخ اسلام، نظامی را شکل داده بود که نقش الگویی و ((مدینه فاضله اسلامی)) پیدا کرده بود؛ به طوری که بر اساس آموزه های دینی، بعد از سر آمدن آن دوران، چنین

حکومتی با رهبری مرتبط با وحی امکان تحقق خارجی ندارند و با پایان مأموریت رهبری آن، پرونده ارسال رسولان و انزال کتب از ناحیه خداوند بسته شد. (51) رهاورد دینی و سیاسی ایشان به عنوان جامعترین و کاملترین ((مکتب الهی)) برای بشر باقی مانده است. آنچه معرکه آرای فیلسوفان و اندیشمندان اسلامی است، مسأله ((رهبری)) و حکومت پس از آن دوران است که آیا در حکومت فاضله شرعی، نوع رهبری و شکل حکومت بعدی پیش بینی شده است و یا به طور کلی تکلیف آن به مردم واگذار گردیده است تا هر گونه بخواهند خود عمل کنند. دو پاسخ متفاوت به این سوالات، سبب شکل گیری دو ((مذهب)) شده است. اکثر امت معتقدند که تکلیف حکومت و رهبری به مردم واگذار شده است؛ اما اقلیت که به تعبیر سید ((قلیل العدد و کثیر العمل)) (52) در تاریخ اسلام بوده اند، به مبانی و اصول فلسفه سیاسی خود پایبند ماندند و بر اساس همان اصول و ضرورت‌هایی که ((حکومت فاضله شرعی)) لازم شد، معتقد به نوعی حکومت با عنوان ((امامت)) یا ((حکومت فاضله خلافت)) شدند که از مشروعیت الهی بر خوردار بوده و در راستای ((رسالت)) و در حوزه شریعت جریان دارد. در تبیین ماهیت و ضرورت این نوع از رهبری و حکومت، علاوه بر استدلال بر نصوص فراوان، سید به قاعده عقلی لطف نیز توجه ویژه دارد.

در ((نص النصوص)) آورده است: چون وقوع در شر و فساد و ارتکاب معصیت در بین خلق وجود دارد، حکمت اقتضا می کند که رئیس قدرتمند و با نفوذی وجود داشته باشد تا به خوبیها امر و از منکرات جلوگیری نماید و هر آنچه از شر مقدس فهمش بر امت پیچیده است، بر ایشان بیان نماید. احکام شریعت را اجرا کند تا امت را اصلاح و به صلاح نزدیک و از فساد دور نماید و از وقوع در فتنه ها و تباهی ها ایمن سازد و هر که چنین باشد، وجودش لطف است. و در جای خود ثابت شده است که لطف بر خداوند تعالی واجب است؛ همان طوری که در قرآن فرموده است: ((و کتب علی نفسه الرحمه)). کتابت در اینجا به معنای ثبوت و وجوب است و رحمت به معنای لطف و عنایت است و این لطف، به ((امامت)) موسوم است. پس امامت واجب است؛ همان طور که نبوت و رسالت و انزال کتب و تعیین تکلیف واجب بود. (53)

اصول فلسفه سیاسی سید در اثبات حکومت فاضله خلافت و امامت به طور مفصل در کتاب ((الکشکول فیما جری علی آل الرسول)) بیان شده است. وی در این کتاب با شرح و تحلیل ماجرای تاریخی بحران خلافت می کوشد تا اثبات کند که خداوند به ضرورت عقلی نمی تواند سرنوشت دین و امت را پس از ختم نبوت به حال خود رها کند؛ بلکه بر اساس همان دلایلی که ((رسالت)) واجب بود، ((خلافت)) نیز؛ با همان ویژگیهای رسالت لازم است؛ زیرا خلافت امامان معصوم متعین و مناسبترین جانشین رسالت می باشد. او در تعریف خلیفه می گوید: ((الخلیفه عبارة عن شخص یخلف هذا الرسول او النبی بالاستحقاق)) (54)، خلیفه عبارت از شخصی است که بر اساس شایستگی و لیاقت به جای رسول یا نبی می نشیند و به همه وظایف او در حوزه های علوم و معارف و احکام عمل می کند. بنابر این لازم است که خلیفه شرایط و ویژگیهای رسول را دارا باشد؛ از جمله:

1. خلافتش منصوص از ناحیه خداوند باشد؛
2. از نظر علمی همسان با رسول باشد؛
3. همانند رسول عمل نماید؛
4. از طهارت و عصمت بر خوردار باشد؛
5. به همه نیازهای امت و رعیت از احکام و واجبات و سنتها آگاه و در بر آوردن آنها توانمند باشد؛
6. دارای صدق لهجه و صراحت بیان باشد؛
7. از عهده ایفای حقوق همگان بر آید.

سید امام را نیز همانند خلیفه تعریف می کند. ((الامام عبارة عن شخص يكون من قبل نبیه یقوم لكل ما قام هو لامته بما يحتاجون اليه كالخليفة ايضا))، (55) امام عبارت از شخصی است که از ناحیه نبی نصب شده و به همه آنچه که امت بدان نیازمندند و نبی به آنها قیام نمود، او نیز عمل می کند؛ همانگونه که خلیفه نیز چنین است. و امامان دوازده گانه شیعه که از حیث مقام ولایت در سطح پیامبران هستند و مقام امامت و خلافت آنها در محدوده قلمرو ((شریعت)) است، آنها خلفای واقعی می باشند. در مورد امام دوازدهم حضرت مهدی(عج) می گوید؛ او صاحب سیف و سیاست مدنی است و به قدر نیاز مرتبه و منزلتش از ناحیه خداوند آگاهی دارد؛ زیرا او خلیفه و جانشین پیامبر است. (56) در شرح فصوص علی رغم اظهار ارادت به ابن عربی، وقتی به بحث ((ولایت مطلقه)) و ((ولایت مقیده)) می رسد، شیخ اعظم را به چالش فرا می خواند و با نقد نظریات او که ختم ولایت مطلقه را در عیسی علیه السلام و ختم ولایت مقیده را در ((ابن عربی)) تلقی کرده است، با ادله عقلی و نقلی ختم ولایت مطلقه را در علی ابن ابیطالب (ع) و ختم ولایت مقیده را در امام مهدی(عج) منحصر می کند و با فاصله گرفتن از ابن عربی، به ((آیه ولایت)) (57) و ((آیه اطاعت)) (58) استدلال می کند و می گوید: ((انما وليكم الله و رسوله و الذین آمنوا...)) به اتفاق مفسران در مورد امام علی(ع) نازل شده، پس ولایت او بر امت مثل ولایت رسول بر آنهاست... و چون نبی، خاتم الانبیا است، پس علی(ع) نیز خاتم الاولیا است (59) و در ذیل آیه ((اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم)) نیز می گوید: اولی الامر در دین لزوماً باید از اولیا الله باشند؛ کسانی که به اوامر دین الهی قیام و دستورات پیامبر(ص) را در سطوح شریعت، طریقت و حقیقت گردن می نهند و به اجرا در می آورند. این گونه ولی حتماً باید معصوم فی نفسه و منصوص از ناحیه خداوند باشد، زیرا (به حکم عطف) تبعیت و اطاعت او همانند اطاعت خدا و رسول عقلاً و شرعاً واجب است. (60) سید با نقد دیدگاه اکثر علما و خواص اهل سنت که مصداق ((اولی الامر)) را سلاطین و پادشاهان می دانند، می گوید: چگونه ممکن است شاهان فاسق و فاجر که کاری جز تصرف نابحق و اسراف در بیت المال مسلمین ندارند، اینها اطاعتشان واجب باشد. ضرورت عقلی بر خلاف آن است و عقل به لزوم عصمت آنها حکم می کند. از طرفی اگر مصداق اولی الامر در زمان پیامبر مجهول فرض شود، پس لازمه آن، این است که خداوند امر به مجهول کرده است و این بر خدا محال است، پس حتماً باید ملتزم به آن شد که در زمان نزول آیه، مصداق معین بوده است. از طرف دیگر، اگر مصداق معین، همه امت فرض شود، استحاله اطاعت پیش می آید، زیرا همه امت از همه امت نمی توانند اطاعت کنند و عده ای از امت هم نمی توانند مصداق اولی الامر باشند؛ زیرا تعدد امام و حاکم موجب فتنه و فساد می شود. در نتیجه مصداق آن در عصر نزول باید فرد معینی باشد که به ضرورت عقل معصوم نیز باشد و آن کسی جز علی بن ابیطالب علیه السلام و دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهما السلام نبوده است. (61)

حکومت فاضله فقهی (ولایت فقیه)

بر اساس اصول فلسفه سیاسی سید، با پایان یافتن حکومت فاضله شرعی، حوزه نبوت با کار ویژه های آن تعطیل گردید. حوزه حقیقت هم که روح مثلی شریعت است، با عالم دنیا و عرصه سیاست ارتباط مستقیم ندارد. بنابر این تنها حوزه ای که باقی می ماند، شریعت است که با آخرین فیوضات وحیانی کامل و جامع گردید و محدودیت دینداری از نبوت حذف و به شریعت واگذار شد، به طوری که شریعت، دین جهانی تا روز قیامت شد و تمام مراحل حیات اجتماعی بشر را تحت پوشش قرار داد و برای تمام مشکلات و گرفتاریها و بحرانیها راه حلهایی را پیش بینی کرده است. از نظر سید، همان طوری که در عصر بعد از پیامبر، جامعه اسلامی با خلا رهبری و حکومت مواجه نیست، در

عصر غیبت هم رهبری و حاکمیت بر امت در حوزه اجتهاد و فقهت، به فقیهان واگذار گردید و آنها نقش نمایندگی فکری و کارشناسی را بر عهده دارند. سید در اثبات رهبری فقیهان و حکومت فاضله فقهی همانند دو سطح قبلی از راه، ((قاعده لطف)) استدلال می کند و همان طوری که نصب رهبری و ولایت پیامبر را بر خدا واجب می داند، نصب رهبری و ((ولایت فقیه)) را نیز بر او لازم می شمرد. او در کتاب ((جامع الاسرار)) خویش می گوید: ((ان الله لطف بعباده فابقی لهم النبوه العامه التي لاتشرع فيها و ابقی لهم التشريع فی الاجتهاد فی ثبوت الاحکام و ابقی لهم الوراثه فی التشريع فقال العلماء ورثه الانبياء و ما ثم ميراث فی ذلك الا فيما اجتهدوا فيه من الاحکام فشرعوه))، (62) خداوند به بندگانش لطف فرمود و (بعد از نبوت خاصه) نبوت عامه را که در آن تشريع نیست، بر جا گذاشت و برای آنها نوعی از تشريع را که تشريع در اجتهاد برای ثبوت احکام است، باقی گذاشت و همچنین وراثت در تشريع را برای آنها باقی گذاشت و فرمود علما وارثان پیامبران هستند و در آنجا میراثی در کار نیست، جز اجتهاد در احکام و سپس تشريع آنها.

بنابر این بر اساس لطف الهی، در زمان غیبت، اجتهاد فقیهان در عرصه احکام و مقررات اسلامی و ولایت فقیهان در عرصه عمل و سیاست امت، ضروری است. وی در ((نص النصوص)) نیز آورده است. خداوند با شریعت محمد (ص) همه شرایع را ختم نمود و بعد از پیامبر، رسولی نخواهد بود و بعد از شریعتش، شریعتی که از ناحیه خداوند نازل شده باشد، در کار نیست، مگر آنچه را از اجتهاد عالمان امت در استنباط احکام از کتاب و سنت نبوی در اختیار دارند. (63) سید مقام فقیهان را در حوزه شریعت و در نشئه ظواهر می داند و دست آنان را از طریقت و حقیقت کوتاه می بیند. او با تمسک به روایتی از امیرالمومنین (ع) که فرموده اند: شریعت همانند نهی است و حقیقت چون دریایی است، پس فقیهان بر گرد نهر می چرخند و حکیمان در دریا برای تحصیل در غواصی می کنند و عارفان بر کشتی نجات سیر می نمایند حوزه عملیاتی فقیهان را اقامه ظواهر شرع می داند: ((الفقه المشهورون باقامه الشریعه و ظواهرها صاروا مشبهین بموسی(ع) و امته الحقه له لانهم (اعنی الفقها) هم القائمون بمرتبته الافعال الظاهر و هو مقام اظهار ارکان الشرع للعوام بالقول فقط)) (64) فقیهان که مشهور به اقامه شریعت و ظواهر آن هستند، همانند موسی و امت حقه او می باشند؛ زیرا آنها در مرتبه افعال ظاهری که در حقیقت، مقام اظهار ارکان شرع برای عوام می باشد، قیام می کنند. بنابر این، حکومت فاضله فقهی دارای ویژگیهایی است که عبارتند از:

1. اجتهاد و استنباط فقیه از مجرای رسالت و در حوزه شریعت است و به حریم طریقت و حقیقت وارد نمی شود؛
2. فقیه هیچ گونه ارتباط و حیانی ندارد؛ ولی از محصولات وحی بهره می گیرد؛
3. چون فقه با ظواهر احکام سروکار دارد. به درون انسانها و ایمان و ایقان کاری ندارد و در حد قوانین و احکام اسلامی است؛
4. از نظر معرفت، بازگشت حکومت و اجتهاد فقیهان در حوزه علم است و با حوزه عالم و معلوم کاری ندارد؛
5. مخاطب اصلی فقیهان، توده مردم هستند، اگر چه ولایت آنها خواص را نیز در بر می گیرد؛
6. قلمرو ولایت فقیه در محدوده معموره ارض و در عرصه محسوسات می باشد؛
7. حوزه عقلانیت فقه در سطح عقلانیت بالفعل است و چون شریعت در حوزه عقلانیت بالملکه و مستفاد وارد نمی شود، پس به تبع آن، ولایت فقیه نیز در همین سطح بالفعل عمل می نماید.

پی نوشتها:

- الف - سید حیدر آملی از این نوع حکومت هم به ((امامت)) تعبیر دارد و هم به خلافت که نگارنده عنوان دوم را ترجیح می دهد.
1. سید حیدر آملی، المقدمات من کتاب نص النصوص، به کوشش هانری کوربن و عثمان اسماعیل یحیی،

- انتشارات توس، تهران، 1367.
2. سید حیدر آملی، تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم ج 1 و 2، تحقیق: محسن موسوی تیریزی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، 1375.
3. جامع الاسرار و منبع الانوار، تصحیح هانری کوربن و عثمان اسماعیل یحیی، شرکت انتشارات علمی - فرهنگی، تهران، 1368، ص 19.
4. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، 190.
5. سید حیدر آملی، اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، انتشارات قادر، تهران، 1377، ص 91.
6. همان؛ و المقدمات من کتاب نص و النصوص، پیشین، ص 167.
7. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، ص 421.
8. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، پیشین، ص 35.
9. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج 2، ص 178.
10. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص 377.
11. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، پیشین، ص 41.
12. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، ص 351؛ تفسیر المحيط الاعظم؛ پیشین، ج 1، ص 237 و اسرار الشریعه، ص 31.
13. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، پیشین، ص 6.
14. همان، ص 31.
15. تفسیر المحيط الاعظم، ج 1، پیشین، صص 465 - 472.
16. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، صص 75 - 76 و ص 180.
17. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، ص 283.
18. همان، صص 528 - 531 و المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص 209.
19. سوره بقره، آیه 253.
20. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، صص 283 - 284.
21. جواد طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، انتشارات کوبر، تهران، 1373، صص 231 - 273.
22. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، صص 285 - 286.
23. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، پیشین، ص 31.
24. همان، ص 95.
25. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج 2، ص 80.
26. سوره فصلت، آیه 12.
27. سوره جاثیه، آیه 13 و لقمان، آیه 20.
28. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج 2، ص 90.
29. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، صص 161 - 162.
30. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج 2، ص 211 و اسرار الشریعه، پیشین، ص 7.
31. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، پیشین، ص 7.
32. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص 377.
33. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج 1، ص 429.
34. سوره مائده، آیه 55.
35. سوره نسا، آیه 59.
36. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، ص 385 و المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، صص 168 - 170.
37. همان، صص 385 - 388.
38. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص 271.
39. سوره یس، آیه 17.
40. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، پیشین، ص 92.
41. سید در اسرار الشریعه ص 91 در خصوص هدف انبیا می گوید: ((لینبهم علی کیفه معاشرتهم و حسن معاملتهم و انتظام امور معاشرهم.))
42. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، صص 161 - 162.
43. همان، ص 167.
44. جامع الاسرار و منبع الانوار، پیشین، ص 379.
45. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص 180.
46. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج 2، ص 166.
47. سوره اسرا، آیه 55.
48. تفسیر المحيط الاعظم، پیشین، ج 2، ص 177.
49. همان، صص 80 - 88.
50. همان، ص 84.
51. المقدمات من کتاب نص النصوص، پیشین، ص 162.

52. الكشكول فيما جرى على آل الرسول, مؤسسه البلاغ, بيروت, 1986, ص 32.
53. المقدمات من كتاب نص النصوص, پیشین, ص 272 .
54. همان, ص 271.
55. همان, ص 272.
56. همان, ص 237.
57. سوره مائده, آیه 55.
58. سوره نسیا, آیه 59.
59. المقدمات من كتاب نص النصوص, پیشین, ص 188 .
60. همان, ص 189 و تفسیر المحيط الاعظم, پیشین, ج 1, ص 431.
61. المقدمات من كتاب نص النصوص, پیشین, صص 189 - 191.
62. جامع الاسرار و منبع الانوار, پیشین, ص 421.
63. المقدمات من كتاب نص النصوص, پیشین, ص 162.
64. همان, صص 75 - 76.